

مروری

## تأثیر مدیریت بدن بر کاهش باروری

حدیثه اسفندیار<sup>۱</sup> و دکتر سیدمحمدحسین هاشمیان<sup>۲</sup>

چکیده:

یکی از اولویتهای اصلی در سطح مدیریت کلان کشور، کنترل نرخ رشد جمعیت به دنبال افزایش سریع جمعیت در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ بود. هرچند این کنترل، نشان از توانایی‌های مختلف در عرصه برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری بود، اما با تبدیل مساله کنترل جمعیت از یک سیاست موقت و مقطعی به یک شیوه زندگی در سطح جامعه، با مساله جدید شکل‌گیری فرهنگ تک فرزندی مواجه شدیم؛ به تعبیر دیگر در سبک زندگی جدید یکی از مهمترین کارکردهای خانواده که تولید فرزند و تربیت نسل جدید است، آگاهانه ترک شده است. در این تحقیق به تأثیر فمینیسم، به عنوان یکی از مهمترین تولیدات مدرنیته، در شکل‌گیری سبک زندگی مدرن زنان پرداخته شده است. سپس با کمک گرفتن از دستاوردهای تحقیقات محققان در ایران، اهمیت مدیریت بدن به عنوان یکی از دغدغه‌های مهم در سبک زندگی زنان نشان داده شده است و بر این امر تأکید شده که مدیریت بدن از جمله مقولات مهم در کاهش فرزندآوری در ایران است که موجب کاهش نرخ رشد جمعیت در سالهای اخیر در کشور شده است.

**واژگان کلیدی:** سبک زندگی مدرن، مدرنیته، فمینیسم، زنان، مدیریت بدن

## مقدمه

امروزه فرهنگ غرب با تسلط بر بیشتر امکانات و ظرفیت‌های اطلاعاتی و ارتباطی، سعی در تحمیل الگوهای ناقص خویش به ملت‌های جهان دارد. امروز کمتر کشوری را می‌توان یافت که خود را عضوی از این دنیای مدرن احساس نکند، با این تفاوت که دنیای مدرن، جهان طبقه‌بندی شده‌ای است که به درجه یک، دو و سه یا جهان پیشرفته، در حال توسعه و توسعه نیافته، تقسیم‌بندی شده است و هر یک از کشورها بر اساس معادلات غربی‌ها سهمی از این درجه را به خود اختصاص داده‌اند. در این میان، انقلاب اسلامی ایران رویدادی است که با انقلاب‌های مدرن دنیا تفاوتی بنیادین دارد و خود را عضوی از این جهان تقسیم‌بندی شده مغرب نمی‌داند؛ زیرا خواهان طی شدن فرایندی است که نتیجه آن عینیت یافتن حیات معنوی است. چنین آرمانی در تقابل جدی با خواست‌نهایی مدرنیته است که در پی زیست مادی عاری از معنویت است. گذار شتابان جامعه سنتی به سمت مدرنیته و علاوه بر آن تأثیرات رویکرد پست مدرنیستی بر جامعه آسیب‌زای موجود که به طور عام جوامع رو به توسعه و به طور خاص جامعه ایران و بخصوص جوانان را تحت تأثیر خویش قرار داده است، ضرورت پرداختن به آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن را دو چندان کرده است که اگر با هنجارهای حاکم بر جامعه مورد ارزیابی قرار گیرد، در دو سوی افراطی طیف هنجارها قرار می‌گیرد. بنابراین شتاب و تنوع تغییراتی که جامعه در حال گذار ایران تجربه می‌کند و تحولات ساختاری و نهادی ملازم با آن، ابعاد پیچیده و مهمی به مسائل ایران بخشیده است. بی‌تردید در طول سالیان دراز کشور ما خواسته یا ناخواسته به تبعیت از فرهنگ مدرنیته و تحت تأثیر شرایط فرهنگی - اجتماعی حاکم بر کل جهان، الگوهایی را در زمینه حضور اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زنان پذیرفته و بعضاً آنها را به باور عمومی تبدیل کرده است؛ مسائل زنان و کاستیها و بایسته‌های مربوط به آن از دیرباز جزء مسائل مهم جوامع مختلف از جمله جامعه ایران بوده است. این امر در سالهای پس از انقلاب صنعتی و تحقق مدرنیته در کلیه جوامع از امتیاز و ویژگی بیشتری برخوردار گشته است.

در این پژوهش با استفاده از روش کتابخانه‌ای داده‌های مرتبط با چارچوب مفهومی گردآوری شده است و سپس با تکیه بر دستاوردهای تحقیقات میدانی موجود در زمینه باروری و فرزندآوری و تحلیل و تفسیر آنها، رابطه مدیریت بدن و تأثیر آن بر کاهش رشد جمعیت مورد مطالعه قرار گرفته است.

## ۱. چارچوب مفهومی

## ۱-۱- مدرنیته

مدرنیته به شیوه‌های زندگی اجتماعی و تشکیلات و سازمانهای اجتماعی اشاره دارد که از حوالی قرن هفدهم به این طرف در اروپا ظاهر شدند، و به تدریج دامنه تاثیرات و نفوذ آنها کم و بیش در سایر نقاط جهان نیز بسط و گسترش یافت. شیوه‌های زندگی اجتماعی، نهادهای اجتماعی، حوالی قرن هفدهم (زمان)، اروپا (مکان) و نفوذ و گسترش از اروپا به سایر نقاط، پنج عنصری است که گیدنز، در مفهوم مدرنیته آغازین به آن اشاره می‌کند؛ در حالی که معتقد است، مدرنیته فعلی دارای ویژگی‌هایی است مضاعف و یا فراتر از آنچه که در ابتدا داشت. اما منکر قرار گرفتن در عصری جدید که دوره گذار است، نمی‌باشد، دوره‌ای که عده‌ای از آن به عنوان جامعه اطلاعاتی یاد می‌کنند (گیدنز، ۱۳۷۷: ۴).

مدرنیته محصول تحولات اروپا از رنسانس و به عبارتی روشن‌تر از قرن هیجدهم، عصر روشنگری، به این سو است. گفته می‌شود، آنچه در آمریکا و اروپا به نام مدرنیته تحقق یافته است، تنها الگوی ممکن از مدرنیته است، بنابراین تمام جوامع برای رسیدن به توسعه، راهی جز پذیرش آنچه غرب تجربه کرده است، ندارد. الگوی مدرنیته غرب متشکل از چند عنصر اساسی تجربه‌گرایی، سکولاریسم، نسبی‌گرایی، اومانیزم، فردیت و لیبرالیسم است.

## تجربه‌گرایی

ابطال گزاره‌های کلیسا توسط یافته‌های مسلم علوم تجربی، فصل جدیدی را در تاریخ بشر رقم زد و موجب گرایش شدید افکار عمومی به علوم تجربی شد و به این نتیجه رسیدند که واقعیات، تنها از راه تجربه اثبات می‌شود، و بطلان گزاره‌های کلیسا را به همه گزاره‌های عقلانی و وحیانی تسری دادند و اعتبار آنها را در واقع نمایی مردود شمردند. تجربه‌گرایی اصرار می‌ورزید که عقل بدون یاری حواس، هیچ‌گونه شناختی ندارد و تنها راه معرفت، توسل به تجربه‌های حسی است. از این رو، هر آن چه در چارچوب معرفت حسی و دانش تجربی ننگد، نه تنها قابل اعتنا نیست، بلکه باید آن را در زمره موهومات و تخیلات بشری به شمار آورد (ستوده، ۱۳۸۳: ۵۵).

### سکولاریسم

با حاکمیت روش تجربی، دوران حکمرانی خدا و دین، بر جوامع غربی به پایان رسید؛ زیرا خداوندی که وجودش از طریق روش‌های تجربی به اثبات نرسیده و بودنش در هاله‌ای از ابهام و تردید قرار گرفته بود، نمی‌توانست مرجع حکم و قانون‌گذاری باشد. بنابراین، انسان متجدد، به سکولاریسم رو آورد و همه صحنه‌ها و ساخت‌های اجتماعی را دین‌زدایی کرد. سکولاریسم عبارت است، از اعتقاد به اینکه زندگی و امور مربوط به آن باید از دین فاصله بگیرد و ملاحظات دین نادیده گرفته شود. بر این اساس، ارزش‌های اخلاقی و روش‌های اجتماعی باید با توجه به معیشت دنیوی و رفاه اجتماعی تعیین گردد، نه با رجوع به دین. تا پیش از دوران رنسانس، خدا و احکام و دستوره‌های او در عرصه‌های زندگی، حکم می‌راند و آموزه‌های دینی، چگونگی ارتباط انسان با خود، خدا، طبیعت و انسانهای دیگر را تعیین می‌کرد؛ اما با حاکمیت بلامنزاع علوم تجربی، خدا به دلیل تجربه‌ناپذیری، امری موهوم و خیالی تلقی شد و بنابراین، انسانها و جوامع انسانی متجدد و تجربه‌گرا در رویکردی مشترک، خدا و دین را از عرصه‌های چهار گانه زندگی - یا دست کم دو عرصه عمومی، یعنی ارتباط انسان با طبیعت و انسانهای دیگر - بیرون راندند. رویکرد نوین جوامع غربی را در دین‌زدایی یا انحصار آن به حوزه‌های خصوصی - ارتباط انسان با خود و خدا - «سکولاریسم» می‌نامند (همان: ۵۲).

### نسبیت‌گرایی

در کنار سکولاریسم، یکی دیگر از مهمترین ارمان‌های تجربه‌گرایی، نسبیت‌ارزش یا جداسازی ارزش‌ها از واقعیات بود. از آنجا که تجربه‌گرایی، معرفت دقیق، همگانی و قابل اتکا را معرفتی می‌دانست که از جهان عینی و به روش تجربی گرفته شده باشد، مقولاتی فراحسی، هم چون ارزش‌های حقوقی و اخلاقی، اصولاً نمی‌توانست جنبه علمی و عینی به خود بگیرد؛ زیرا ارزش‌ها و امور اخلاقی به گونه‌ای ملموس در جهان محسوس دیده نمی‌شوند، تا بتوان با پژوهش‌های تجربی آنها را اثبات نمود. بنابراین، خوب یا بد بودن، امری واقعی نیست، بلکه امری موهوم، خیالی و ناشی از داوری اخلاقی فردی است. ایریس مورداک، در این باره می‌گوید: «با رویکرد تجربی، ارزش‌ها از عالم اعلی، به دامان اراده انسان سقوط کرد. واقعیت

متعالی وجود ندارد. تصور از خوب، غیرقابل تعریف و تهی است و انتخاب انسان می‌تواند آن را پر کند». بنابراین، ارزش‌ها و امور اخلاقی، اموری کاملاً نسبی و فردی هستند و هیچ ارزش و آرمان مشترکی بین انسانها وجود ندارد. مهمترین پیامد تاکید بر نسبیت اخلاقی این است که انسان را از همه قیود اخلاقی و ارزش‌های انسانی آزاد می‌کند و سرکشی در برابر فرمان‌های اخلاقی و دینی را مجاز می‌شمارد (زیبایی نژاد، ۱۳۸۲: ۲۷).

### اومانیسیم

اومانیسیم، نظامی اعتقادی است که نیازهای بشری را مورد توجه قرار می‌دهد و راه حل آنها را به جای ایمان به خدا از طریق عقل و خرد جست و جو می‌کند و با انکار و نادیده انگاری مبدأ هستی، انسان محوری - اومانیسیم - جایگزین خدا محوری شد. بر اساس این اندیشه، انسان مدار و محور همه اشیا و آفریننده ارزش‌ها و شاخص شناسایی نیکی و بدی است. در این دیدگاه، انسان می‌تواند بدون کمک گرفتن از دین و ارتباط با ماورای طبیعت، مشکلات زندگی خود را حل کند؛ و با داشتن دو هرم عقل و دانش، دیگر نیازی به دین ندارد. با توجه به این دیدگاه، همه نظریات دینی در تقابل با فهم انسانی قرار می‌گیرند؛ بنابراین باید از معرکه خارج شوند. از سوی دیگر، با انکار معاد و اینکه زندگی انسان محدود به دنیا می‌شود، بسیار طبیعی و معقول است که لذت و کام‌جویی خود را بر هر امری ترجیح دهد. به این ترتیب، اومانسیم و لذت‌گرایی، دو بخش جدایی ناپذیر اندیشه‌های سکولارسیستی محسوب می‌شود. پیش‌تر از این نیز، قرآن این حقیقت را یادآور شده بود و انکار خدا و معاد را مستلزم دنیاگرایی و لذت‌جویی دانسته بود. (مثلاً رک: آیات ۱ و ۳، سوره ماعون؛ ۴ و ۵، سوره قیامت) دقیقاً به همین دلیل، بهره‌مندی حداکثری از انواع لذات دنیوی و غرایز حیوانی، سبک زندگی غربی شد و به یکی از پایه‌های اساسی ادبیات و فرهنگ غرب معاصر تبدیل شد (چراغی، ۱۳۸۹: ۶۵-۶۸).

### فردگرایی

آلن بیرو، در تعریف فردگرایی چنین می‌نویسد: «فردگرایی، هر نظریه، آیین یا هر اقدامی را می‌رساند که انسان را در فردیتش، شالوده نظام اندیشه و تبیین قاعده رفتاری یا واقعیت

اساسی و با به طور کلی والاترین ارزش به حساب آورد». فردگرایی را می‌توان قله اندیشه غرب، عصاره عصر روشن‌گری و یکی از پیامدهای طبیعی اومانیسم و سکولاریسم به شمار آورد. فردگرایی محور بودن غریزه و امیال انسانی را در گزیدن ارزش‌ها، خلیقات و رفتارها می‌پذیرد و خرد آدمی را به منزله ابزاری در خدمت تامین منافع فردی و اغراض و امیال شخصی قرار می‌دهد. اصالت فرد و تمنیات او فضایی را می‌سازد که در آن جز آزادی و رهایی برای رسیدن به خواسته‌ها و امیال نفسانی وجود ندارد و جز خواسته‌های دیگران، چیزی محدود کننده این تلاش‌ها نخواهد بود. در این دیدگاه تمایلات انسانی، جایگاهی تعیین کننده در معادلات فردی و اجتماعی دارند. فرد گرایی به منزله فلسفه نخست لیبرالیسم، بسیار با هویت مدرنیته گره خورده است. در جوامع مدرن مبنای تنظیم روابط اجتماعی، توجه به هویت فردی و شخصیت مستقل است (همان، ۱۳۸۹: ۷۳-۷۶).

### لیبرالیسم

عبارت است از «نوعی ایدئولوژی و گونه‌ای جهان‌بینی که فرد را پایه ارزش‌های اخلاقی می‌شمارد، و همه افراد را دارای ارزش برابر می‌داند؛ از این رو فرد باید در انتخاب هدف زندگی خود آزاد باشد»

از این نگاه، چون در جهان هیچ حقیقت اخلاقی وجود ندارد، و ارزش‌های انسانی جز بر پایه تمایلات افراد قابل تعریف و وصف نیست. پس چاره‌ای نیست جز آنکه افراد هر کدام آزادانه و به طور برابر، در پی خواسته‌ها و امیالشان باشند و هیچ چیز، جز خواسته‌های دیگران نمی‌تواند خواسته‌های انسان را محدود کند. بر اساس این نگرش، بشر باید آزادی خود را در طبیعت و جامعه به دست آورد و خود بر سرنوشتش حاکم شود و حقوق خویش را تعیین کند. امیال انسانی یکی از مفاهیم محوری در اندیشه لیبرالیسم است. در این نگاه بن‌مایه کنش‌های انسانی، تمنیات و امیال ذاتی انسان است که از درون فرد می‌جوشد. در مرحله بعد فرد برای ارضای این امیال به عقل نیاز دارد. به بیان دیگر شهوات و خواسته‌های نفسانی هستند که به فرد جان می‌دهند و جایگاه عقل در این نگاه، جایگاه خدمتکار و برده شهوت است (چراغی، ۱۳۸۹: ۷۸-۸۰)

## ۱-۲ - سبک زندگی

گسترش پژوهش در حوزه سبک زندگی با محوریت نظریات و آرای جامعه‌شناسانی همچون ماکس وبر، گیدنز، وبلن، بوردیو، پیترسون و متفکران مکتب فرانکفورت و نئومارکسیست‌ها صورت پذیرفته است. تعاریف متعددی تاکنون درباره سبک زندگی در علوم اجتماعی ارائه شده است. سبک‌های زندگی به معنای عام روش‌های متمایز زیستن است که توسط گروه‌های مختلف مردم برگزیده می‌شود (خادمیان، ۱۳۸۸: ۱۸). فاضلی، تعاریف مربوط به سبک زندگی را به دو گروه عمده تقسیم می‌کند: مجموعه تعاریفی که سبک زندگی را از جنس رفتار می‌دانند و ارزش‌ها و نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های ذهنی را از دایره این مفهوم بیرون می‌گذارند. دسته دوم تعاریف سبک زندگی، تعاریفی هستند که بیشتر جنبه روان‌شناختی دارند و در تعریف این مفهوم، جمع رفتار و ذهنیت را در نظر می‌گیرند. این دسته تعاریف، ابتدا در مطالعات بازاریابی و بازار پژوهی ظهور یافته و سپس گسترش پیدا کرده‌اند (فاضلی، ۱۳۸۲: ۱۴)

به لحاظ تاریخی، مطالعات ابتدایی در خصوص سبک زندگی، بر رفتارها و فعالیت‌های عینی تمرکز داشتند، اما به تدریج، ارزش‌ها و نگرش‌ها نیز به عنوان عناصر مهم در تعریف سبک زندگی نمایان شدند. اگر طیفی از دیدگاه‌ها را در این خصوص متصور شویم، در یک سر طیف، اندیشمندان (زیمبل، کلاکهون، لیزر، مک‌کی، بوردیو و لسللی) رفتارهای عینی را نمود خارجی ذهنیات و باورها دانسته، بر این باور بوده‌اند که سبک زندگی صرفاً بر اساس فعالیت‌ها و رفتارها بررسی می‌شود. در سوی دیگر طیف، تنها بر جنبه‌های ذهنی و درونی انسان تمرکز داشته، سبک زندگی را حاصل خوی‌ها و منش‌های فرد می‌داند (آدلر). دسته دیگر از صاحب نظران (وبلن، وبر، ونزل، یوٹ و گیدنز) با دیدگاهی بینابینی، سبک زندگی را مشتمل بر جنبه‌های عینی (رفتارها و فعالیت‌ها) و ذهنی (ارزش‌ها و نگرش‌ها) می‌دانند (مه‌دوی کنی، ۱۳۸۷: ۵۶).

در ادبیات جامعه‌شناسی از مفهوم سبک زندگی دو برداشت و دو گونه مفهوم‌سازی متفاوت به عمل آمده است. در برداشت نخست که سابقه آن به دهه ۱۹۲۰ باز می‌گردد، سبک زندگی معرف ثروت و موقعیت اجتماعی افراد و غالباً شاخصی برای تعیین طبقه اجتماعی است. در فرمول‌بندی دوم، سبک زندگی نه راهی برای تعیین طبقه اجتماعی، بلکه شکل اجتماعی

نوینی دانسته می‌شود که تنها در متن تغییرات فرهنگی مدرنیته و رشد فرهنگ مصرف‌گرای معنای می‌یابد. در این معنا، سبک زندگی راهی است، برای تعریف ارزش‌ها و نگرش‌ها و هویت افراد که اهمیت آن برای تحلیل‌های اجتماعی روز به روز افزایش می‌یابد (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۳۷).

سبک زندگی را می‌توان در تمامی کنش‌ها و رفتارهای فرد و در تعاملات و ارتباطات وی با دیگران، طبیعت و به طور کلی محیط اجتماعی اطراف وی ملاحظه و مشاهده کرد. از این منظر سبک زندگی جنبه‌های عینی، مشهود و ملموس فرهنگ و نظام ارزشی در یک جامعه است و گویای بخش قابل رویت هویت جمعی و هویت فرهنگی در یک جامعه می‌باشد. سبک زندگی را می‌توان در اوقات فراغت، تفریح، رفتارهای جنسیتی، علایق حرفه‌ای، شغلی، هنری، ادبی، ورزشی و مدیریت بدن مورد بررسی قرار داد (حاجیان، ۱۳۸۶: ۸).

اهمیت یافتن بدن انسان و متعاقب آن مقبولیت اجتماعی افراد از پیامدهای اساسی ظهور جامعه مصرفی مدرن می‌باشد که در آن افراد با تغییر ویژگی‌های ظاهری بدن، مبادرت به ساخت بدن اجتماعی، مورد پذیرش جامعه می‌کنند. تغییرات اعمال شده روی بدن از نظر آرایش و پوشش ظاهری، جراحی‌های زیبایی، رویه‌های لاغری، ورزش و نگهداری بدن تحت عنوان کلی مدیریت بدن، مورد بررسی قرار گرفته است.

توجه به مساله رابطه بدن و جامعه در رویکردهای مختلف جامعه‌شناسی، فمینیسم و مطالعات فرهنگی ما را در درک بهتر تاثیر آن بر کنش‌های مرتبط با مدیریت بدن یاری می‌نماید.

### رویکرد جامعه‌شناسانه

توجه به مقوله بدن، همزمان با توجه به مفهوم خود در جامعه‌شناسی وجود دارد. در سالهای اخیر، نظریه‌پردازی در این خصوص روند سریعی به خود گرفته است. این نظریه‌ها را می‌توان در چند دسته جای داد که از جمله آنها می‌توان به نظریات کنش متقابل نمادین، نظریات مدرنیست‌ها، نظریه‌های ساختارگرایانه و نظریه‌های پسا ساختارگرایانه اشاره کرد. از مکاتب جامعه‌شناسی که بدن را به عنوان موضوع مباحث خود قرار دادند، می‌توان از مکتب کنش متقابل نمادین و آثار جامعه‌شناس کانادایی تبار، اروینگ گافمن، یاد کرد. گافمن با اثر «نمود خود در زندگی روزمره» به بحث خود اجتماعی و خود انسانی می‌پردازد.

گافمن، بر این تأکید می‌کند که چگونه بین خود اجتماعی ما و یا هویت اجتماعی ما، با خود واقعی مان فاصله وجود دارد. گافمن، برداشت از خود را با رهیافت نمایشی‌اش تشریح می‌کند. گافمن با رویکرد نمایشی خود، نقش‌های اجتماعی، موقعیت‌های اجتماعی و ... را تنها نمایش‌هایی می‌بیند که در زندگی روزمره اجرا می‌شوند. به عقیده او «خود» افراد به وسیله نقش‌هایی که در این موقعیت‌ها اجرا می‌کنند، شکل می‌گیرد و معنا می‌یابد (حاجی‌میری، ۱۳۹۱).

گافمن، با ارائه نظریه نمایشی، از استعاره‌های تئاتری برای توصیف نمایش افراد یاری می‌گیرد. او زندگی اجتماعی را مجموعه‌ای از نقش‌های نمایشی مانند اجرای نقش در صحنه تئاتر می‌داند. به اعتقاد گافمن، از آنجا که در رویارویی‌ها «تأثیرگذاری‌های اولیه مهم هستند» ظاهر، که برای خود شخص و برای دیگران قابل نمایش است و به عنوان کانون توجه در برخوردهای اجتماعی قلمداد می‌شود، می‌تواند به عنوان نشانه‌ای برای تفسیر کنش به کار گرفته شود. به نظر او «خود در رویارویی‌های عمومی نامعلوم است و مشارکت کنندگان باید از آن مراقبت نمایند» و جنبه‌ای از خود که مطلوب و مقبول دیگران باشد را به نمایش بگذارند. از اینرو مراقب هستند تا ویژگی‌ها و صلاحیت‌های خود را نشان دهند و مدیریت نمایند تا حرکات و اعمال بدنی خود را به طور دقیق و به دور از هرگونه اختلال و کاستی انجام دهند و از این روست که به زعم گافمن، تکنیک‌های بدن نقش مهمی را در اینجا ایفا می‌نمایند (ذکایی، ۱۳۸۷: ۴۸).

گافمن، خودی را که باید در کنش‌های متقابل زندگی روزمره در نقش‌های گوناگون خلق شود را بسیار آسیب‌پذیر می‌داند، بنابراین برای محافظت از خود و اجراهای آن در زندگی روزمره مفهوم مدیریت تأثیرگذاری را مطرح می‌کند. وی در پرداخت این مفهوم چنین ادعا می‌کند که افراد در هنگام کنش متقابل، می‌کوشند جنبه‌ای از خود را نمایش دهند که مورد پذیرش دیگران باشد. اما کنشگران حتی در حین انجام این عمل، می‌دانند که تماشاچیان ممکن است در اجرای نقش آنها اختلال ایجاد کنند. به همین دلیل کنشگران نیاز به نظارت بر تماشاچیان را احساس می‌کنند، به ویژه مراقبت از عناصری که ممکن است، اخلاط‌گر باشند. کنشگران امیدوارند خودی را که به تماشاچیان نشان می‌دهند، به اندازه‌ای قدرتمند باشد که خودشان می‌خواهند، نشان دهند. کنشگران همچنین امیدوارند،

که نمایش آنها تماشایان را وا دارد تا داوطلبانه به دلخواه آنها عمل کنند. گافمن، این علاقه اصلی را به عنوان «مدیریت تأثیرگذاری» مطرح کرد (ریتزر، ۱۳۸۴:۲۹۶). این مدیریت شگردهایی را برای تأثیرگذاری و اجرای مطلوب کنش در بر می‌گیرد. موضوع بسیاری از این شگردها، بدن کنشگران است. کنشگران برای اجرای نقش‌ها و سامان دادن به کنش متقابلی که رخ می‌دهد، ناگزیرند که بدن خود را به شیوه خاصی به حرکت و نمایش درآورند. رشد جامعه‌شناسی بدن را عمدتاً به زمان انتشار کتاب معروف بریان ترنر، با عنوان بدن و جامعه در سال ۱۹۸۴ نسبت می‌دهند. او در این کتاب به مباحث گوناگونی در خصوص رابطه بدن و جامعه پرداخته و معتقد است، که تغییراتی چون صنعتی شدن، فردگرایی و مدرنیته سبب توجه به بدن شده و بدن در این دوران با هویت و با مفهوم خود ارتباط پیدا کرده است و البته ظهور خود مدرن، کاملاً با توسعه مصرف‌گرایی و مصرف مرتبط است. او توجه تجاری و مصرفی به بدن را به عنوان نشانه‌ای از زندگی خوب و شاخصی از سرمایه فرهنگی در جوامع مدرن و پسا صنعتی در نظر می‌گیرد، که توجه به زیبایی بدن، انکار بدن سالخورده، طرد مرگ، اهمیت ورزش و ارزش متناسب بودن بدن در جوامع از پیامدهای آن بوده است (ذکایی، ۱۳۸۷: ۴۸).

برایان ترنر، بر این باور است که بدن در نظام‌های اجتماعی مدرن زمینه اصلی فعالیت فرهنگی و سیاسی گردیده است. صنعت زیبایی، ضمن ارائه دانش و مهارت‌های ویژه به کارفرمایان و اشخاص به اهمیت رو به رشد آن دسته از اشکال اجتماعی هویت بدنی که از نظر اجتماعی پذیرفته شده هستند، دامن می‌زند. ایده بدن به مثابه پروژه، بیانگر وجود طرز تلقی‌های جدید نسبت به بدن و مداخله‌های امروزی در بدن است که از سوی بسیاری از جامعه‌شناسان معاصر برای توضیح و تبیین آن به کار گرفته می‌شود (اخلاصی، ۱۳۹۱: ۲۴). جامعه‌شناس انگلیسی، آنتونی گیدنز به عنوان یکی از طرفداران مدرنیته متاخر، معتقد است در نظم پسا سنتی، هویت شخصی پروژه‌ای بازاندیشانه می‌شود؛ پروژه بازاندیشانه پروژه‌ای است که پیوسته روی آن کار می‌کنیم. در حقیقت در جامعه مدرن، انسانها دائماً هویت خود را خلق و تصحیح می‌کنند و دائماً این موضوع را که، که هستند و چگونه این شدند را مرور می‌کنند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۳). وی ویژگی خاص مدرنیته را پویایی، تأثیر جهان گستر و تغییر فزاینده رسوم سنتی، می‌داند و بر این باور است که مدرنیته سبب می‌شود افراد هرچه

بیشتر از قید انتخاب‌هایی که سنت به طور معمول در اختیار آنها قرار می‌دهد، رها شوند (گیدنز، ۱۳۸۷، ۱۱۹).

او بر این نکته تأکید دارد که هویت مدرن، در جستجوی هویتی است که در آن بدن، مکان و منبعی برای حضور آن است. در این معنا بدن به محلی برای ایجاد و خلق آرزوها و آرمان‌های انسان و راه دستیابی او به هویت‌های خاص که از طریق اعمال مصرفی، آراستن، عادات، سلوک و رفتار بیان می‌شود، تبدیل می‌شود و در واقع وی بدن را به عنوان پروژه‌ای بازتابانه از هویت خود در نظر می‌گیرد (ارمکی، ۱۳۸۷، ۱۰۴).

آنتونی گیدنز، دوره مدرن را دوره‌ای می‌داند که با بازاندیشی مشخص می‌شود، بدن را نیز درگیر سازمان بازاندیشانه زندگی اجتماعی می‌داند و معتقد است «مانه تنها مسئول طراحی خودهایمان هستیم، بلکه همچنین باید در ارتباط با خود بدن‌هایمان را نیز طراحی کنیم». به اعتقاد گیدنز، در عصر مدرن، خود به طرحی تبدیل می‌شود که باید ایجاد کرد و نه چیزی که سنت یا عادت به طور قطعی تعیین کرده است. او این تغییر نگرش نسبت به خود - و نیز نسبت به بدن - را به مفهوم سیاست زندگی پیوند می‌زند. سیاست زندگی که حول هویت، سبک زندگی و اخلاقیات دور می‌زند «در پیوند با آزادی افراد برای انتخاب و مطرح کردن پاسخ‌های به این پرسش حیاتی است که چگونه فرد باید زندگی کند، به دیگر سخن، سیاست زندگی ارتقای خود شکوفایی فردی است» (ذکایی، ۱۳۸۷، ۴۹).

به اعتقاد گیدنز، بدن فقط نوعی موجودیت ساده نیست، بلکه به عنوان وسیله‌ای عملی برای کنار آمدن با اوضاع و احوال و رویدادهای برونی مورد استفاده قرار می‌گیرد، به عبارت دیگر حالات چهره و دیگر حرکات بدن فراهم آورنده قرائن و نشانه‌هایی است که ارتباطات روزمره ما مشروط به آنهاست. به عبارت دیگر برای اینکه بتوانیم با دیگران در تولید و بازتولید روابط اجتماعی شریک شویم، باید قادر باشیم، نظارتی مداوم و موفقیت آمیز بر چهره و بدن خویش اعمال کنیم (گیدنز، ۱۳۸۵، ۸۷). همچنین از نگاه وی «واقعیت این است که ما بیش از پیش مسئول طراحی بدن خویش می‌شویم و هرچه محیط فعالیت اجتماعی ما از جامعه سنتی ما بیشتر فاصله گرفته باشد، فشار این مسئولیت را بیشتر احساس می‌کنیم» (گیدنز، ۱۳۸۵، ۸۸).

برخی از صاحب نظران نیز تنوع سبک زندگی را محصول مدرنیسم می‌دانند، زیرا مدرنیسم

افراد را از قید انتخاب‌های محدودی که سنت در اختیار آنان قرار می‌دهد، رهایی می‌بخشد. شیلینگ، نیز معتقد است که بدن به مثابه پروژه به عنوان بخشی از برساختن هویت شخصی حائز اهمیت است. در دوران مدرنیته متاخر، ما با سقوط روایت‌های کلان دین و سیاست که معنایی برای زندگی افراد فراهم می‌ساختند، مواجهیم. چنین تحولاتی همراه با عقلانی ساختن بدن و افزایش تکنولوژی‌هایی که در خدمت بدن می‌باشند، ما را قادر می‌سازد از وجود جسمانی خود مراقبت نماییم و یا آن را در کنترل داشته باشیم. جامعه‌شناسان اعمال مدیریت بدن را به عنوان بازتابی از تفکر معاصر بدن به مثابه پروژه می‌دانند که تغییر شکلی در مسیر حس توسعه یافته‌ای از خود می‌باشد. برای شیلینگ، بدن در فرهنگ معاصر به عنوان یک «پروژه نامتام» تعریف شده است، یعنی فضایی است برای خود شکوفایی مستمر (ارمکی، ۱۳۸۷: ۱۰۴).

پیر بوردیو، جامعه‌شناس معاصر فرانسوی گرچه مستقیماً به بحث بدن نپرداخته، ولی با ارائه مفاهیمی چون زمینه، عادت و راه، سرمایه نمادین، سرمایه فرهنگی و سرمایه اجتماعی، به مباحث جامعه‌شناسی بدن و مصرف نزدیک شده است. بوردیو، هدف مدیریت بدن را اکتساب منزلت، تمایز و پایگاه اجتماعی می‌داند. وی در تحلیل خود از بدن به کالایی شدن بدن در جوامع مدرن اشاره می‌کند که به صورت سرمایه فیزیکی ظاهر می‌گردد. بوردیو، تولید این سرمایه فیزیکی را در گرو رشد و گسترش بدن می‌داند؛ به گونه‌ای که بدن حامل ارزش در زمینه‌های اجتماعی می‌گردد. از نظر بوردیو، بدن به عنوان شکل جامعی از سرمایه فیزیکی، در بردارنده منزلت اجتماعی و اشکال نمادین متمایز است. تبدیل سرمایه فیزیکی در واقع به معنای ترجمه و تفسیر حضور بدنی بر حسب اشکال گوناگون سرمایه (اقتصادی، اجتماعی فرهنگی) در میدان کار و فراغت و ... می‌باشد. بوردیو، با در نظر گرفتن بدن به عنوان یک سرمایه فیزیکی، هویت‌های افراد را با ارزش‌های اجتماعی منطبق با اندازه، شکل و ظاهر بدنی مرتبط می‌سازد (شکر بیگی، ۱۳۹۲: ۹۰).

او به سرمایه فرهنگی در تولید نابرابری اشاره می‌کند و آن را موجب بروز تفاوت‌هایی در جریان زندگی روزمره افراد می‌داند. به نظر او سرمایه فرهنگی اشاره به سلیق و الگوهای مصرفی است که از لحاظ فرهنگی دارای ارزش بوده و خود را در سبک زندگی متجلی می‌سازند (ذکایی، ۱۳۸۷: ۴۹).

براین اساس بدن پنداری، رکن اساسی هویت شخصی در جامعه و در دوران مدرن می‌گردد. تصور بدن یک بازنمایی ذهنی است که در آن جسم و بدن ما خود را به ما عرضه می‌دارد. این تصور، فهم و استنباطی از ظاهر و نمایش فیزیکی است و با نحوه و کیفیت اندیشیدن یک فرد به دیگرانی که او را چگونه می‌بینند و او در نزد آنان چگونه به نظر می‌آید، در ارتباط است. بدن پنداری در سه زمینه صورت می‌گیرد؛ قیافه و شکل، اندازه (وزن، درازا، چاقی، لاغری...) و در نهایت امور زیبایی شناختی. و در واقع اگرچه این تصور به شدت با حس فردی از هویت در ارتباط است، اما درون متن فرهنگی رشد می‌کند. معیارهای اساسی در نحوه تصور از بدن یکی زیبایی و دیگری تناسب اندام است. در واقع این دو از دلایل اصلی برای مراقبت از خود و در نتیجه رژیم‌های جسمانی در دوران کنونی محسوب می‌شوند (ارمکی، ۱۳۸۷: ۱۰۵).

### رویکرد فمینیستی

رویکردهای فمینیستی جامعه‌شناختی، به رغم تنوع، از وجه مشترک اساسی نیز برخوردارند. در این رویکردها زمینه، تصویر و ارزیابی دختران از اندام خود، در متن مشکلات آنها در جامعه، فرهنگ، نظام معنایی و یا موقعیت زبانی‌ای دیده می‌شود که زنان نمایش می‌دهند. تقسیم بندی کلاسیک این رویکردها به محافظه کار، سوسیالیست و رادیکال، تحلیل‌های متفاوتی را از رابطه زنان با بدن خود ارائه می‌کنند. برای مثال، در استدلال فمینیستی نوع لیبرال، زنان پایگاه اجتماعی و قدرت پایین‌تری دارند و در نتیجه از امکانات کمتری برخوردارند. نتیجه مهم این موقعیت پایین‌تر، ارزش‌زدایی از خصوصیات و ویژگی‌هایی است که با زن بودن همراه است و یا به آن منتسب دانسته، می‌شود. این احساس کهنتری، می‌تواند تقویت‌کننده دو سویگی جنسیتی گردد. به همان سان، گونه رادیکال فمینیسم، زنان را قربانیان روابط قدرت ستیزانه بین دو جنس، می‌داند که نتیجه آن ریشه‌دار شدن تنفر از بدن در میان زنان است. سرانجام در فمینیست سوسیالیست، مقصر اصلی بیگانگی از بدن، نظام مصرفی سرمایه‌داری غربی، معرفی می‌شود که ترویج‌کننده نارضایتی زنان از بدن خویش و صرف پول زیاد، برای خرید کالاها و خدماتی است که این نقیصه را جبران سازند (ذکایی، ۱۳۸۶: ۱۷۴-۱۷۳). به عبارت دیگر، بهبود کیفیت زندگی و نیز منطق نظام سرمایه‌داری یعنی بازار مصرف انبوه

و سود فراوان به موازات یکدیگر و البته با یاری رسانه‌ها، مصرف و میل به مصرف‌گرایی را افزایش داده و هر روز بیش از قبل، زنان را به این سو سوق می‌دهد و لذا زنان در عصر مصرف‌گرایی و تبلیغات، هویت خود را در ارتباط با ظاهر خود تعریف می‌نمایند. آنچنان که می‌توان گفت: «ظاهر، بدن و هویت با مصرف‌گرایی قرن بیست و یکم پیوند خورده است». زنان به منظور دستیابی به ایده‌آل‌ها و معیارهای زیبایی، با فشارها و اختلالات روحی و جسمی فراوانی رو به رو می‌گردند. از همین رو دستیابی زنان به معیارهای مطلوبیت و ایده‌آل بودن، تنها با اختصاص میزان زیادی از وقت به ورزش، انرژی برای رژیم گرفتن و یا صرف پول برای جراحی زیبایی امکان پذیر است (ذکایی، ۱۳۸۷: ۵۱).

فمنیست‌ها در زمینه کارکرد تولید مثل، به بحث‌های گوناگون پرداخته‌اند که در آنها دو مسئله برجسته تر است: یکی اصل مسئله بارداری و تولید مثل و موضوع فنون کنترل بارداری و دیگری مساله سقط جنین و حق زن در کنترل بدن خویش. در نظر برخی، تولید مثل و مادری کردن، باری بر دوش زنان و بخشی از سرکوبی است که باید از سر راه زنان برداشته شود (چراغی، ۱۳۸۹: ۱۲۹).

فریدان، نظریه پرداز فمینیسم لیبرال، معتقد است، چون زن موجودی مستقل است، حق دارد بر جسم خود کنترل داشته باشد، و این حق از باور به شان انسانی مستقل زن، همانند مرد برگرفته شده است. او بر این باور نیست که زنان باید از مادری رها شوند، بلکه می‌انگارد که مادری تنها وقتی به عملی لذت آفرین و مسئولانه تبدیل می‌شود که زنان بتوانند با آگاهی و مسئولیت انسانی کامل، تصمیم بگیرند مادر باشند. به این ترتیب حق کنترل بر باروری، به مثابه حقی مدنی دانسته می‌شود که هیچ مرجعی نمی‌تواند جز خود زن، درباره آن تصمیم بگیرد (همان: ۱۲۰).

### رویکرد مطالعات فرهنگی

علاقه اولیه به مقوله بدن را می‌توان در مطالعات فرهنگی بریتانیایی دید. کتاب خرده فرهنگ، معنای سبک دیک هدیژ، که به تحلیل خرده فرهنگ‌های خیابانی می‌پردازد، بدن را به عنوان نخستین محمل هویت آنان، بر می‌شمارد و معتقد است که آنها «به جای امر مصرف بر بدن‌هایشان به عنوان ابزار تجلی تکیه می‌کنند، چرا که بدن یکی از معدود

مصالحی است که در اختیار دارند». این خرده فرهنگ‌ها، همچنین سبک‌ها را با یکدیگر تلفیق کرده و به یکدیگر پیوند می‌دهند، به گونه‌ای که از آن معنای خاص و جدیدی به دست می‌آید (ذکایی، ۱۳۸۷: ۵۰).

## ۲- پیشینه تحقیق

پژوهش‌های فراوانی در رابطه با تغییرات باروری و فرزندآوری انجام شده است. با این وجود متغیرهای اجتماعی و اقتصادی بسیاری وجود دارد که پژوهشگران این عرصه کمتر به آن پرداخته‌اند. تغییرات سبک زندگی موجب می‌شود، تا متغیرهایی جدید که تاثیر ویژه‌ای بر رفتار باروری دارند، بارز باشد و توجه محققان را در این زمینه به خود جلب کند.

در ارتباط با بدن، تصور از بدن و مدیریت آن همانند فرزندآوری، پژوهش‌های فراوانی انجام گرفته است. مطالعات انجام شده بیشتر در پی تبیین مدیریت بدن با استفاده از متغیرهای اجتماعی و اقتصادی بوده‌اند (مهدوی و عباسی، ۱۳۸۹؛ شکرپیگی و امیری، ۱۳۹۰؛ خواجه نوری و دیگران، ۱۳۹۰؛ ابراهیمی و ضیاپور، ۱۳۹۱؛ رضایی و دیگران، ۱۳۸۹).

با این وجود، رابطه بدن، تصور از بدن و مدیریت آن با فرزندآوری و رفتار باروری توجه کمتری را به خود جلب کرده است. در مطالعه کارتر<sup>۱</sup> (۲۰۱۰) کنترل بدن در زمان حاملگی و تاثیراتی که فرزندآوری بر کنترل بدن و درک از خود دارد، بررسی شده است. بدن افراد در روابط آنها تاثیر می‌گذارد و همچنین بارداری تغییراتی را در شکل و اندازه بدن ایجاد می‌کند. به همین دلیل زنان در قبل، حین و بعد از حاملگی تصورات مختلفی از بدن خود دارند.

در پژوهش پیش رو، مقوله مدیریت بدن، بیانگر یک وضعیت فکری و معنایی در میان زنان است که طبق آن فرزندآوری متعدد، منجر به از بین رفتن تعادل جسمانی آنها خواهد شد. نتیجه این امر، کاهش بارداری‌ها و به تبع آن زایمان است؛ چرا که زایمان می‌تواند شکل و فرم بدن را از حالت معمولی خود خارج سازد.

### ۳- روش تحقیق و داده‌ها

در طول فرایند مطالعه، همواره لازم است که پژوهشگر به عمق برگردد و اطلاعات قبلی را دستکاری، تعدیل و بازنویسی نماید. در این پژوهش ابتدا داده‌های مرتبط با چارچوب مفهومی گردآوری شده است و سپس با تکیه بر دستاوردهای تحقیقات میدانی موجود در زمینه باروری و فرزندآوری و تحلیل و تفسیر آنها، رابطه مدیریت بدن و تاثیر آن بر کاهش رشد جمعیت مورد مطالعه قرار گرفته است.

### ۴- یافته‌ها

با توجه به این که سبک زندگی مدرن، موجب تغییرات زیادی در سبک زندگی زنان در جامعه ایران شده است، در اینجا به بررسی دامنه این دگرگونی‌ها بر سه مولفه بینش، ارزش و کنش زنان پرداخته‌ایم.

#### ۴-۱. سبک زندگی مدرن و تغییر بینش

اصولا هر بینش و نگرشی به پدیده‌های هستی، بر مجموعه‌ای از اصول و بنیان‌های فکری و فلسفی ویژه استوار است و با تکیه بر آن اصول، به تبیین و تحلیل پدیده‌ها می‌پردازد. منظور از اصل، در اینجا گزاره‌ای است که از چارچوب‌های نظری یک نظام پرده بر می‌دارد، یا جهت‌گیری‌های کلان یک نظام را توضیح می‌دهد. فمینیسم نیز به عنوان مولود مدرنیته، از این قاعده بر کنار نیست. اندیشه‌هایی که پس از رنسانس ظاهر شدند، بستری مناسب برای ظهور و بروز فمینیسم ایجاد کردند و در جایگاه اصول و مبانی فمینیسم قرار گرفتند. در واقع بن مایه هویتی فمینیسم و آنچه آن را مستقل از غیر فمینیسم می‌کند، اصول شش‌گانه اومانیسیم، سکولاریسم، فردگرایی، نسبیت‌گرایی اخلاقی، لیبرالیسم و برابری است (چراغی، ۱۳۸۹: ۶۴).

در نگاه انسان‌گرایانه فمینیست‌ها، محور در خانه و خانواده، انسان و خواسته‌های نفسانی او است؛ از اینرو خانواده باید به گونه‌ای بازسازی و تعریف شود که لذت، نقش محوری در آن داشته باشد. بدین جهت هرآنچه بخواهد، لذت‌دنیوی انسان را محدود و یا تهدید کند، محکوم به زوال و نابودی است؛ هرچند این عامل تحدید و یا تهدید کننده لذت،

نظام خانواده و کارکردهای آن باشد (همان: ۶۸). فمنیست‌ها با پذیرش نقش‌های متفاوت و از پیش تعیین شده و کلیشه‌ای مذکر و مونث در خانواده، مخالفند و بر این باورند که در روابط زناشویی، شادکامی و رضایت خودمحرانه زن و شوهر اصل است؛ نه تشکیل خانواده و تربیت فرزند. آنها بر رد ایفای نقش مادری و همسری برای زنان، به منزله یک تکلیف اصرار می‌ورزند و کار خانگی را از آن جهت که به طور رسمی به حساب نمی‌آید، ظالمانه می‌دانند (همان: ۵۰).

سکولاریسم، با حذف خدا و مفاهیم متعالی از عرصه اجتماعی، افراد را به بهره بردن از لذت‌های مادی تشویق کرد. به گفته «پل ویتز» با فراگیر شدن سکولاریسم، دلیلی برای تحمل محدودیت‌ها و دشواری‌های ازدواج و خانواده وجود ندارد. براساس این ایده، فرد از ازدواج و صاحب فرزند شدن امتناع می‌ورزد؛ چرا که هم ازدواج و هم بچه‌دار شدن، هر دو نیاز به ایثار دارد تا آزادی بی قید و اختیار تام. در واقع فرایند فروپاشی خانواده از سکولاریسم آغاز شد و تا زمانی که سکولاریسم بر تمدن غرب حکومت کند، فرایند فروپاشی خانواده ادامه خواهد یافت (چراغی، ۱۳۸۹: ۷۰-۷۱).

فردگرایی از آنجا که بستر مناسب را برای خواسته‌های تشابه طلبانه، آزادی‌های فردی و رشد استقلال خود محرانه زنان (که از اصول جامعه مدرن است) فراهم می‌سازد، در کانون توجه فمنیست‌ها قرار گرفته است. در نگاه فمنیسم، اصالت فرد شامل اصالت حقوق، خواسته‌ها، غرایز، ایده‌ها و عقاید فرد است و چنان اهمیت دارد که هیچ قانونی، قدرت سلب مشروعیت و یا ایجاد محدودیت آن را ندارد. اهمیت دادن به هر آنچه فرد می‌خواهد، آغاز تفردی بی‌پایان است که به تفرعی بی پایان‌تر می‌انجامد، تا آنجا که حتی نهاد محبوب و مقدسی چون خانواده که در طول تاریخ، کانون احترام فرهنگ‌های گوناگون بوده است، «نمی‌تواند» و یا «نمی‌باید» مانع و یا محدود کننده خواسته‌های شخصی افراد باشد؛ از اینرو اگر تامین خواسته فرد، منجر به تخریب خانواده شود، بازهم اولویت انتخاب و هنجارسازی جامعه و قانون است (همان: ۷۶). به این ترتیب، می‌بینیم که طرحی که در تمام نظریه‌های فمنیستی برای از میان برداشتن دیدگاه فرودستی زنان، به چشم می‌خورد، تاکید بر مفهوم پرسنالیته و شخصیت‌گرایی برای زنان است. این نگاه، خواهان حیثیت و کرامت فردی است؛ و این کرامت خواهی فردگرایانه تا بدانجا پیش می‌رود که مادری و

همسری را در آستان خود ذبح می‌کند. حتی آنها که معتقد به خانواده و نقش مادری هستند، زنان را مستقل و در عرض خانواده می‌خواهند و در تراحم‌های حقوقی بین زن و خانواده، حتماً به فردیت و شخصیت مستقل اولویت می‌دهند. مثلاً در بحث‌های جمعیت شناختی، اگر کشور با رشد منفی جمعیت روبه‌رو شد، حق ندارد زنان را به تولید مثل وادار کند و از آن جهت که حقوق زن در حیطة اختیار بر جسمش غیر قابل انتقال است، نباید تابع برخی ملاحظات جمعیت‌شناسی باشد (همان: ۷۸).

فمنیسم به مثابه پیامد فرهنگ لیبرالیستی غرب نیز در اندیشه‌های خود از اصل نسبیت‌گرایی اخلاقی سود می‌جوید و هیچ ارزش اخلاقی و دینی را ثابت و مطلق نمی‌داند، و عقیده دارد هرکس، حق دارد هرگونه که بخواهد زندگی کند. تربیت جنسی آرمانی برای فمنیست‌ها آن است که هر فرد مناسب‌ترین سبک زندگی را برای خود برگزیند، و گزینش او را دیگران بپذیرند و به آن احترام بگذارند، حال می‌خواهد خانه‌داری یا خانه‌شوهری باشد یا زندگی مجردی، بچه‌دار یا بی‌بچه؛ و یا نوعی ارضای جنسی انعطاف‌پذیر را در پیش گیرد. (همان: ۷۳).

نفی نهاد ازدواج و معرفی آن به منزله «فحشای عمومی» و عامل بدبختی زنان و جایگزینی نظریه «زوج آزاد» و «همزیستی مشترک» ولی بدون هیچگونه تعهد و مسئولیت زن و مرد به منظور تامین آزادی مطلق زن و مرد و تصریح به سوسیالیسم جنسی، از پیامدهای پذیرش نگاه لیبرالیستی در اندیشه نظریه پردازان جریان فمنیسم است. در واقع این نوع همزیستی، پیامدهایی دست و پاگیر مانند زایمان و فرزندزایی را ندارد و زنان را از خود دیگربینی تاریخی رها خواهد ساخت. اندیشمندان فمنیسم در دفاع از آزادی تا آنجا پیش می‌روند که ازدواج و تشکیل خانواده را به بردگی تشبیه می‌کنند و آن را تنها برده‌داری قانونی می‌شمارند (همان: ۸۱).

برابری خواهی، نیز از آموزه‌های فمنیستی، محسوب می‌شود. در تعالیم فمنیسم برابری و نفی تفاوت دو جنس در عرصه خانه و اجتماع، چنان پی گرفته می‌شود که هرآنچه به منزله نقش، مبتنی بر جنس است، باید نقش بر آب شود و فقط آخرین لایه تفاوت که تنها تفاوت پذیرفته شده از جانب فمنیست‌هاست، یعنی صرف «رینگی و مادپنگی» می‌تواند بماند. این موضوع نقش‌های طبیعی و تاریخی آنها را آن قدر کم رنگ می‌کند که به راحتی

می‌توانند به جای هم نقش ایفا کنند. این اصل را می‌توان محوری‌ترین آرمان فمینیسم نامید. فمینیسم مدعی اصل برابری کامل و یک‌نواخت و به دور از هرگونه تفاوت بین حقوق همه انسانها اعم از زن و مرد است. البته باید در نظر داشت که برابری بدان معنا نیست که همه توانایی برابر یا درک اخلاقی برابر یا جاذبه شخصی برابر دارند، بلکه مراد از برابری این است که همه در برابر قانون حقوق برابر دارند و حق دارند از آزادی مدنی برخوردار شوند. برابری حقوق و منزلت زن و مرد شعار همیشگی فمینیسم بوده است و تقریباً همه دیدگاه‌های فمینیستی برای کسب حقوق برابر زنان و مردان، مبارزه نظری و عملی کرده‌اند. آنها تا بدان جا بر برابری پای می‌فشازند که الگوهای ارزشی و رفتاری متمایز میان زن و مرد را به مثابه بر هم زنده اصل برابری برنتابیده و خواستار تحول آنها شده‌اند. آنها عقیده دارند که باید انسان بودن جای زن یا مرد بودن، هدف فرایند جامعه‌پذیری باشد (همان: ۸۲-۸۳).

آزادی طلبی فمینیست‌ها، از نگاه اومانیستی آنان به آزادی نشات می‌گیرد. در این مکتب انسان موجودی است آزاد آزاد نه آزاد مسئول. بنابراین برداشت، آزادی یعنی مجاز بودن هر نوع اراده و هرنوع انتخاب. از سویی چون اصل دیگری با عنوان یکی شدن با مردان حامل پیامی تحقیر کننده است، یعنی زن حیثیت فردی است و مرد حیثیت اصلی؛ پس شایسته است زن مثل مرد شود و آن که باید تغییر کند و با عنوان برابری همانند دیگری شود، زن است نه مرد. پس آزادی تنها راه رسیدن به این برابری است. اصل برابری را نباید هیچ انرژی و اراده‌ای محدود کند؛ خواه اراده عواطف مادرانه و یا خصایص زنانه و یا هر نوع باید اخلاقی و یا قرارداد اجتماعی. همه موانع باید به حرمت اینکه آدمی در هر کاری مجاز است و آزاد، کنار گذاشته شود. حتی زمینه مساوی برای آزادی در انتخاب هم نباید فراهم آید؛ چون در آن صورت ممکن است زنان چیزهایی را برگزینند که با معیارهای اخلاقی، قراردادهای اجتماعی و خصایص زنانگی تناسب داشته باشد (همان: ۸۰).

#### ۴-۲. سبک زندگی مدرن و تغییر ارزش‌ها

در هر جامعه‌ای یکسری الگوها و ایده‌آل‌های فرهنگی در ارتباط با خصوصیات زیبایی اندام و چهره در مورد زنان مورد تبلیغ و اشاعه قرار می‌گیرد. با توجه به پدیده انتشار گسترده الگوهای فرهنگی غربی در سطح بین‌المللی که از طریق رسانه‌های جمعی و تکنولوژی‌های

نویسن ارتباطی تشدید و تسهیل می‌گردد، ارزشهای خاصی مرتبط با اشکال و اندازه‌های بدنی ایده‌آل و مطلوب مورد تاکید قرار می‌گیرد. این‌گونه ارزش‌ها به عنوان ایده‌آل‌ها و اهداف عینی بر رفتارهای افراد بویژه زنان در جوامع مختلف برای هماهنگ کردن یا نزدیک‌تر کردن خصوصیات بدن خود با این ارزشها مورد توجه قرار می‌گیرند. نمونه مشخصی از این ارزشها که امروزه در مورد زنان در اکثر جوامع مورد توافق قرار گرفته، باریکاندامی است. گروگن، با ارجاع به تحقیقی از بوردو، می‌نویسد: «در جوامع غربی باریکاندامی صفت با ارزشی برای زنان تلقی می‌گردد که با جذابیت، کنترل بر نفس، مهارت اجتماعی، موفقیت شغلی، و جوانی تداعی می‌شود» (احمدنیا، ۱۳۸۵: ۱۳۵).

#### ۴-۳. سبک زندگی مدرن و تغییر کنش (مدیریت بدن):

جذابیت جسمانی از جمله موضوعاتی است که در دوران مدرن استانداردهای جدیدی پیدا کرده و از عوامل شکل دهنده روابط افراد محسوب می‌شود، به طوری که مدیریت بدن در دوران مدرن، اهمیت بیشتری پیدا کرده است و رفتارهای گوناگون بهداشتی نظیر بدن سازی، رژیم های غذایی، تجهیزات ورزشی و آرایشی مختلف برای مراقبت از بدن پدیدار شده است. تغییرات اعمال شده روی بدن از نظر آرایش و پوشش ظاهری، جراحی‌های زیبایی، رویه‌های لاغری، ورزش و نگهداری بدن تحت عنوان کلی مدیریت بدن، مورد بررسی قرار گرفته است. اهمیت یافتن بدن انسان و متعاقب آن مقبولیت اجتماعی افراد از پیامدهای اساسی ظهور جامعه مصرفی مدرن می‌باشد که در آن افراد با تغییر ویژگی‌های ظاهری بدن مبادرت به ساخت بدن اجتماعی، مورد پذیرش جامعه می‌کنند. به نظر می‌رسد، در دوره جدید با تحولات جهانی شدن، بیش از حد به مسئله بدن توجه شده است. با آمدن مدرنیته نگرانی‌ای در انسان مدرن در خصوص رابطه اجتماعی‌اش با دیگران و قضاوت آنها درباره خودش به وجود آمد که بدن یکی از مهمترین عرصه این نگرانی‌هاست. در عصر حاضر، زندگی روزمره به موضوع انتخاب شخصی تبدیل شده است. بدین معنا که مردم می‌توانند کاری را انجام دهند که می‌خواهند و می‌توانند چیزی بشوند که خودشان می‌خواهند، بشوند، رویه‌ای که حاکی از فردی شدن است. امروزه انسانها به طور فزاینده‌ای بر مبنای علایق و منافع فردی دست به کنش می‌زنند و بدن نیز در این جریان فردی شدن، اختصاصی‌تر می‌شود و

هرکس سعی در مدیریت بدن خویش دارد (رضایی و اینانلو، ۱۳۸۹: ۱۴۲). فرهنگ در دوره مدرنیته متاخر، فرهنگی بصری و نمایشی است. بصری شدن، سرچشمه و منبع اصلی ارتباط و به کار بستن معناها شده است. در نتیجه اگر مدیریت بدن از جمله چارچوب‌های اصلی سازماندهی و دخل و تصرف در هویت افراد باشد، آنگاه چگونگی مدیریت ظاهر از رهگذر نمایش دائماً در حال تغییر سطوح ظاهری بدن می‌باشد. بنابراین اهمیت قطعی ظواهر و نمادهای تصویری از آنجا ناشی می‌شود که منبع اصلی تعیین معناهای هرچیز، همان ظاهر آن چیز خواهد بود و دوم اینکه اعضای فرهنگ مدرن که نسبت به اهمیت ظواهر وقوف یافته‌اند، اهمیت زیادی به نظارت و مراقبت از ظواهر خود خواهند داد. از میان این ظواهر، بدن به منزله مستقیم‌ترین و در دسترس‌ترین قرارگاهی که می‌تواند حامل و نمایشگر تفاوت‌های شیوه زندگی و شکل‌های هویت باشد، اهمیت اساسی می‌یابد. و بدین سان جسم به یک اصل هویتی بدل می‌شود.

یعنی به تدریج که محیط فعالیت‌های اجتماعی انسانها از جامعه سنتی فاصله می‌گیرد، افراد بیش از پیش مسئول طراحی بدن‌های خویش می‌شوند. بدین معنا که در دنیای امروز مدیریت بدن به رسانه‌ای برای هویت شخصی بدل شده است. در دنیای مدرنیته متاخر، انسانها به هر سختی تن می‌دهند تا ماشین بدنشان بدنه‌ای جذاب داشته باشد و از اینرو میان رژیم غذایی و هویت و بدن خویش به گونه‌ای رابطه برقرار می‌کنند و مدیریت بدن خود و هویت و کیستی خود را در میان دیگران به نمایش می‌گذارند و بدین سان بدن را قرارگاهی می‌سازند که حامل و نمایشگر سبک‌های زندگی و اشکال هویتی افراد می‌شود (همان: ۱۶۵-۱۶۶).

مد، نیز بی ارتباط با مسئله رژیم غذایی و تناسب اندام نیست. زیمل، در رساله فلسفه مد، معتقد است که شهر با آزاد ساختن فرد از بسیاری از قید و بندهای جامعه، فردیت را به ارمغان می‌آورد، اما همین فرد آزاد شده، خود را در میانه فشارهای جامعه می‌یابد که دائماً به عرصه فردیت او تجاوز و تعارض می‌کنند. از دید زیمل، فرد مدرن با پیگیری نمادها و نشانه‌های مد، فردگرایی را گسترش می‌دهد و به عبارتی مد، دیالکتیک میان شبیه بودن فرد از یک سو و در همان حال، متمایز بودن از دیگران است، به این ترتیب افراد در دنیای مدرن از طریق توجه به بدن خود، به گونه‌ای سعی در متمایز کردن خود از دیگران دارند

که این امر به بصری شدن هویت‌ها در دنیای امروز اشاره دارد (همان: ۱۴۴). مدیریت بدن در زنان، اهمیت دوچندانی دارد، زیرا زنان به‌ویژه بر اساس ویژگی‌های جسمانی‌شان مورد قضاوت قرار می‌گیرند، و احساس شرم‌ساری نسبت به بدن‌شان رابطه مستقیمی با انتظارات اجتماعی دارد. زنان در مقایسه با مردان، بیشتر در معرض اختلالات تغذیه‌ای قرار می‌گیرند که وی آنرا ناشی از چند دلیل عمده می‌داند: اول اینکه هنجارهای اجتماعی ما در مورد زنان به نسبت بیشتری بر جذابیت جسمانی تأکید دارد. دوم اینکه، آنچه به لحاظ اجتماعی تصویری مطلوب از بدن تعریف می‌شود، در مورد زنان تصویری لاغراندام و نه عضلانی است. سوم اینکه، هرچند امروزه زنان در عرصه عمومی و زندگی اجتماعی نسبت به قبل، فعال‌تر شده‌اند، اما همچنان، همانقدر بر اساس پیشرفت‌ها و موفقیت‌هایشان مورد ارزیابی قرار می‌گیرند که بر پایه وضعیت ظاهری‌شان (احمدنیا، ۱۳۸۵: ۱۳۵).

در چند دهه اخیر، لاغری در ایران نیز به عنوان معیار زیبایی اندام، مورد توجه دختران و زنان جوان قرار گرفته است و اقدام برای رعایت رژیم غذایی لاغری، جهت دستیابی به تناسب اندام به دغدغه بسیاری از دختران و زنان ایرانی تبدیل شده است. در حالیکه در مورد نسل‌های پیشین، چنین تأکید شدیدی بر لاغری موجود نبوده است و حتی می‌توان ادعا نمود که ادبیات عامیانه با کاربرد اصطلاحاتی چون ضرورت وجود "یک پرده گوشت" سلیقه ایرانی را در مورد معیار زیبایی اندام برای زنان تا حدی در تضاد با لاغری افراطی آنچنان که در کشورهای غربی در حال حاضر تبلیغ می‌شود، نشان می‌دهد. باید دانست، حتی در غرب نیز همچنان که گروکن، یادآور گردیده، تغییر سلیقه عمومی مبنی بر ترجیح لاغری بر چاقی در واقع پدیده نسبتاً جدیدی است که ظهور آن به آغاز قرن بیستم بازمی‌گردد (احمدنیا، ۱۳۸۵: ۱۳۵).

مقوله مدیریت بدن، اشاره به معانی و مفاهیمی دارد که زنان در مورد جسم خود بیان کرده‌اند و آن را در پیوند با فرزندآوری خود قرار داده‌اند و خود شامل دو خرده مقوله حفظ تناسب اندام و سلامت جسمانی است. این مقوله بیانگر یک وضعیت فکری و معنایی در این جامعه و از جمله در میان زنان است که طبق آن فرزندآوری متعدد، منجر به از بین رفتن تعادل جسمانی آنها خواهد شد. در واقع این تفکر در میان زنان رایج است که سلامت جسمانی و تعادل اندام خود را، بر داشتن فرزندانی بیشتر ترجیح دهند. در حقیقت امروزه نه

تنها تفکر کم‌فرزندگی به این امر کمک کرده، بلکه برخی امکانات موجود در حوزه پزشکی و بهداشت و نهادهای ورزشی نیز، نیل به این هدف نوین را آسان‌تر کرده است. توجه به ابعاد فیزیکی فرزندآوری و به ویژه توجه به بدن و تلاش برای کنترل وضعیت مناسب آن یا همان ریخت و فرم بدن در میان زنان نسل جدید بیشتر است. امروزه زنان در نتیجه نیروها و شرایط گوناگون با دغدغه‌های جدید از جمله اهمیت یافتن بدن به عنوان یک کل، سلامت و ساختار آن، روبه‌رو هستند که می‌تواند در فرزندآوری آنها دخیل و حتی در تصمیم‌گیریشان تعیین‌کننده باشد (محمودیان، ۱۳۹۱: ۱۹۴).

اما اهمیت این موضوع در کاهش رشد جمعیت، کاهش زایمان است. یعنی زن، به خاطر حفظ تناسب اندام خود، ابتدا میل به فرزندآوری را در خود کاهش و حتی در برخی موارد مشاهده می‌شود از شیردادن به فرزند خودداری می‌کند، چرا که زایمان می‌تواند شکل و فرم بدن را از حالت معمولی خود خارج سازد.

البته بسیاری از زنان متاهل به زایمان اشاره نموده و آنرا دلیلی برای دور شدن از اندام مطلوب ذکر کرده‌اند. زایمان می‌تواند شکل و فرم بدن را از حالت معمولی بدن خارج سازد. لذا برای بسیاری از این زنان -در عمل‌های سینه و شکم - این دغدغه بعد از زایمان به وجود آمده و عمدتاً آنها را با درگیری‌های ذهنی مواجه ساخته است. گاه این نگرانی، مادران را وادار به انتقال تجربه‌های خود به دخترانشان کرده است (ذکایی، ۱۳۸۷: ص ۵۷).

اظهار نظر یکی از زنان متاهل در این خصوص جالب به نظر می‌رسد: «برای خودت و جسمت هم همین دو تا کافی است؛ بیشتر از این تاثیرات منفی دارد، مشکلات خودش را دارد. مگر یک زن چقدر کشش دارد که بچه دیگری را نیز به دنیا بیاورد. الان شما می‌بینید که چقدر زنان به ورزش رو آورده‌اند. به خصوص در چند سال گذشته واقعا زنان بسیار بیشتر از گذشته به این باشگاه‌های ورزشی روی آورده‌اند. بیشترشان فقط برای تناسب اندامشان می‌آیند و نه سلامتی، من خودم از نزدیک شاهدم».

توجه به ابعاد فیزیکی فرزندآوری و به ویژه توجه به بدن و تلاش برای کنترل وضعیت مناسب آن یا همان ریخت و فرم بدن، در میان زنان نسل جدید و به ویژه در میان دختران مجرد که در آینده ازدواج کرده و مادر می‌شوند، بیشتر است. یک دختر ۲۴ ساله مجرد دیپلم می‌گوید: «من واقعا خیلی به بدنم اهمیت می‌دهم. در میان اطرافیانم همین نوع

اهمیت و توجه به فرم بدن را می‌بینیم. نمی‌خواهیم با بچه آوردن این فرم متناسب را به هم بریزیم. با یکی دو تا بچه، می‌توان تناسب را تاحدی حفظ کرد». گفته‌های فوق این نکته را آشکار می‌کند که امروزه زنان در نتیجه نیروها و شرایط گوناگون با دغدغه‌هایی جدید از جمله اهمیت یافتن بدن به عنوان یک کل، سلامت و ساختار آن، روبرو هستند، که می‌تواند در فرزندآوری آنها دخیل و حتی در تصمیم‌گیریشان تعیین کننده باشد (محمودیان، ۱۳۹۱: ۱۹۴-۱۹۵).

فشارهای فرهنگی نیز از جمله مهمترین عواملی است که در گرایش زنان به تناسب اندام اثر می‌گذارد، در واقع تاثیر فشارهای فرهنگی در سطح بین‌المللی و از طریق رسانه‌های جمعی تشدید می‌شود، به طوری که ارزش‌های خاص مرتبط با اشکال و اندازه‌های بدنی ایده‌آل و مطلوب در رفتارهای افراد اثر می‌گذارد، که نمونه بارز آن اهمیت باریک اندامی در جوامع غربی است که به جامعه ایران نیز سرایت یافته است (رضایی: ۱۴۶). توجه تام به خود و اهمیت یافتن جسم برای زنان در برخی یافته‌های تحقیقاتی به وضوح دیده می‌شود؛ «در گذشته به خودم بی‌توجه بودم، در واقع در گذشته به دیگران اهمیت می‌دادم که آیا آنها از رفتار من راضی هستند یا خیر؟ از این جهت درگیر مسایلی با دیگران می‌شدم و مدام ذهنیت خود را در این ارتباط گسترش می‌دادم. ولی حالا برگشتم به خودم. چه به افکارم و چه به جسمم و همه چیز برای خودم اهمیت پیدا کرده است و آن چیزی که اهمیت دارد، خودم است (ارمکی، ۱۳۸۷: ۱۱۸).

بدن یک پروژه و یک پروژه ناتمام است. «بدن به مثابه هویت» عبارتی است که برای این گروه طبق طرز تلقی‌هایشان برگزیده‌ایم. این گروه خود را بیشتر از طریق بدن تجربه می‌کنند و تجربه جسمانی را تنها تجربه‌های ممکن برای خود می‌دانند و یا آنرا می‌پسندند. ذهن وابستگی شدیدی به بدن دارد، به طوری که این بدن است که راهبر ذهن است. علوم و دانش به عنوان دستاوردهای ذهنی، در خدمت نیازها و نگرانی‌های جسم است. این نگرانی‌ها در چارچوب گفتمان لذت و ماندگاری شکل می‌گیرد (همان: ۱۲۰).

از سوی دیگر نایبست این نکته را فراموش کرد که دغدغه‌های زنان برای داشتن نوعی آرامش روانی و عاطفی در زندگی روزمره و نیز آگاهی از مشکلات عاطفی بالقوه‌ای که فرزندان ممکن است در آینده برایشان داشته باشند، باعث شده در مورد تعداد اندک فرزندانشان به

نوعی قناعت برسند (همان: ۱۹۸).

#### ۵- بحث و نتیجه‌گیری

با اجرای سیاست‌های کنترل موالید در ایران در دهه هفتاد شمسی و کاهش چشمگیر رشد جمعیت در دهه هشتاد، مسئله کاهش باروری زنان و اکتفاء به یک فرزند به شکلی عام در جامعه بوجود آمد؛ تا جایی که امروزه اکثریت دختران و پسران جوان آنرا پسندیده و تجربه می‌کنند. از آنجایی که سبک زندگی جدید در جامعه ایران محصول مدرنیته و مولود آن یعنی فمینیسم است؛ زنان به مسئله بدن به عنوان هویت خود و لاقبل بخشی از هویت خویش می‌اندیشند و در نتیجه به فکر مدیریت بدن به عنوان یک پروژه در زندگی جدید افتاده‌اند؛ به عبارت دیگر این پندار بوجود آمد که مسئله باروری و فرزندآوری از سوی زنان، در تقابل با حفظ سلامت بدن و تناسب اندام و نیز زیبایی و ظاهر خود است. در واقع با ارزش تلقی شدن تناسب اندام و زیبایی بدن و تبدیل آن به یک دغدغه مهم در سبک زندگی جدید، کم‌نگرش تازه‌ای در جامعه بوجود آورد، و این باور برای جامعه خصوصاً زنان جوان شکل گرفت که مدیریت صحیح بدن با کاهش فرزندآوری نسبت مستقیم دارد.

پیامد چنین باوری، آن است که کنش‌گران در جریان درک و تفسیری که از شرایط و بسترهای زندگی اجتماعی خود دارند، کنش‌های خود را تنظیم و هدایت می‌کنند. از این رو کنش‌گران در ارتباط با کنش فرزندآوری به درک جدید و تفسیر نوین دست یافته‌اند و امکان بازاندیشی و دگرگونی در شرایط زندگی و کنش فرزندآوری برای آنها ایجاد شده است. متأسفانه کنش کاهش فرزندآوری به عنوان کنش رایج و اصلی در سبک زندگی جدید پذیرفته شده است که به طور طبیعی موجب کاهش شدید رشد جمعیت در کشور شده است. البته توجه به این نکته لازم است که سطح باروری در ایران هنوز به سطح بسیار نگران کننده مانند برخی از کشورهای اروپایی نرسیده است، اما ضرورت دارد که برای حفظ میزان جمعیت در سطح متعادل و قابل قبول راهکارهای مناسب و بلند مدت طراحی شود و در عرصه سیاست گذاری‌ها نیز سیاست‌های کارآمدی اتخاذ گردد. به عنوان نمونه می‌توان با کمک گرفتن از آموزه‌های دینی و نیز تبلیغ صحیح از سوی مبلغان دینی و رسانه‌های جمعی و همچنین سیاست‌های حمایتی دستگاه‌های دولتی، جلوی این روند کاهش را گرفت و آنرا به طور صحیح مدیریت نمود.

## منابع:

- آزاد ارمکی، تقی، غراب، ناصرالدین، بدن و هویت، فصل نامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، سال چهارم، شماره ۱۳، زمستان ۸۷.
- احمدنیا، شیرین، جامعه‌شناسی بدن و بدن زنان، فصلنامه زنان، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان شماره پنجم، ۱۳۸۴.
- اخلاصی، ابراهیم، فاتحی، ابوالقاسم، مدیریت بدن و رابطه آن با پذیرش اجتماعی بدن، فصلنامه مدیریت راهبردی زنان، سال چهاردهم، شماره ۵۶، تابستان ۱۳۹۱.
- حاجی‌میری، فاطمه (۱۳۹۱)، قدرت و بدن: بدن زنانه به مثابه ابژه قدرت، [www.anthropology.ir](http://www.anthropology.ir)
- خادیمان، طلیعه، سبک زندگی و مصرف فرهنگی، تهران، نشر جهان کتاب، ۱۳۸۷
- چراغی کوتیانی، اسماعیل، خانواده اسلام و فمینیسم، قم، موسسه امام خمینی، ۱۳۸۹
- ذکایی، محمد سعید، جامعه‌شناسی جوانان ایرانی، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۶
- ذکایی، محمد سعید، فرزانه، حمیده، زنان و فرهنگ بدن، فصل نامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، سال چهارم، شماره ۱۱، بهار ۸۷
- رضایی، احمد، مینا اینانلو، مدیریت بدن و ارتباط آن با عوامل اجتماعی، مطالعات راهبردی زنان، سال دوازدهم، شماره ۴۷، بهار ۸۹
- ریتزر، جرج، نظریه‌های جامعه‌شناختی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۸۴
- زیبایی‌نژاد، محمدرضا، درآمدی بر شخصیت زن در اسلام، قم، انتشارات نصایح، ۱۳۸۲
- ستوده، نیره، فمینیسم فرامردن و فمینیسم اسلامی، نشریه حورا، شماره ۵، تیر ۱۳۸۳
- شکربیگی، عالییه، امیر امیری، مدیریت بدن و مقبولیت اجتماعی، فصلنامه جامعه‌شناسی مطالعات جوانان، سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰
- صالحی، سید رضا، الگوهای سبک زندگی ایرانیان، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، تهران، ۱۳۸۶
- فاضلی، محمد، سبک زندگی و مصرف، تهران، انتشارات صبح صادق، ۱۳۸۲.
- فوکو، میشل، مراقبت و تنبیه تولد زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانپنده، تهران، نشرنی، ۱۳۸۲

- گیدنز، آنتونی، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷
- گیدنز، آنتونی، چشم‌اندازهای جهانی، ترجمه محمدرضا جلایی پور، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴
- گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷
- گیدنز، آنتونی، تجدد و تشخیص؛ جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، ناصر موفقیان، تهران، نشر نی، ۱۳۸۵
- محمودیان، حسین، مهدی رضایی، زنان و کنش کم فرزندآوری، مطالعات راهبردی زنان، سال چهاردهم، شماره ۵۵، بهار ۹۱
- مهدوی کنی، محمد سعید، دین و سبک زندگی، تهران، انتشارات امام صادق (ع)، ۱۳۸۰
- مهدوی، سیدمحمدصادق، عباسی، علی اصغر، بررسی میزان تمایل به مدیریت بدن و کنترل اندام و عوامل موثر بر آن، فصلنامه جامعه‌شناسی مطالعات جوانان، دوره ۱، شماره ۱، ۱۳۸۹

-Shannon K. Carter (2010. Beyond control: body and self in womens schildbearing narratives. Sociology of health & illness .32(7)